

## زمان‌پریشی در تدوین تاریخ فلسفه

مهدی گل پرور روزبهانی<sup>۱</sup>

استادیار گروه فلسفه دانشگاه قم

تاریخ دریافت مقاله ۹۵/۶/۲۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۲/۲۰

### چکیده

زمان‌پریشی (آناکرونیزم) در روایت تاریخی یعنی دستکاری در ترتیب اجزای داستان، و پس‌وپیش کردن آن. سؤال محوری این مقاله آن است که آیا احتراز از زمان‌پریشی در روایت تاریخ فلسفه مطلوب یا حتی ممکن است؟ برخی روش‌شناسان تاریخ‌نگاری مانند کوئنتین اسکینر و همچنین فیلسوفانی مانند مرتضی مطهری زمان‌پریشی را خطا انگاشته‌اند. مبنای نظری این نگرش در قالب «اصل دسترس‌پذیری» صورت‌بندی شده که بکارگیری هرگونه منابع معرفتی را که در دوره مورد بررسی در دسترس نبوده‌اند منع می‌کند. بر این اساس چگونگی تاریخ‌نگاری مسأله‌محور فلسفه و حتی امکان‌پذیری آن دچار چالش می‌گردد. در مقابل برخی اندیشمندان دیگر گونه‌هایی از زمان‌پریشی را در روایت تاریخی مطلوب یا حتی ناگزیر دانسته‌اند. آرتور دانتو با معرفی «جملات روایی» و احد فرامرز قراملکی با تعریف مطالعه تاریخی به «شناخت سلف در پرتو حلف» از این دسته‌اند. این مقاله به تقریر دیدگاه طرفین، مبانی نظری و اشکالات وارد بر هر یک پرداخته و پاسخ آن سؤال را به اتخاذ موضع تاریخ‌شناسانه احاله می‌دهد.

**واژه‌های کلیدی:** زمان‌پریشی، تاریخ فلسفه، تاریخ‌نگاری فلسفه، اصل دسترس‌پذیری، کوئنتین اسکینر، تاریخ‌نگاری مسأله‌محور.

## ۱. مقدمه

تدوین تاریخ فلسفه به‌مانند هر تاریخ‌نگاری دیگری، برای سنجیدگی روی‌آوردها و اجتناب از رخنه‌ها نیازمند تأملات روش‌شناسانه است. یکی از سرفصل‌های قابل طرح در این روش‌شناسی، بررسی خطاهای ممکن در مسیر تاریخ‌نگاری فلسفه است و در میان این خطاها، دسته‌ای که می‌توان آن را ذیل مفهوم زمان‌پریشی جمع کرد از مهمترین‌ها است. این مقاله به واکاوی چستی زمان‌پریشی و چگونگی رخداد و مواضع تجویز یا پرهیز از آن در تدوین تاریخ فلسفه می‌پردازد.

مورخان علم در سده اخیر، حساسیت زیادی نسبت به زمان‌پریشی و خطاهای هم‌خانواده آن نشان داده‌اند. شناسایی سبک تاریخ‌نگاری ویگ توسط هربرت باترفیلد از نقاط عطف این سیر است (برای آشنایی با نظریات مرتبط باترفیلد نک گمینی، ۱۳۸۹). در میان مورخان فکر، اندیشه سیاسی بیش از همه محمل نظریه‌پردازی درباره روش‌شناسی تاریخ‌نگاری قرار گرفته است. مقاله محوری کوئنتین اسکینر در این باره (Skinner, 1969) تضارب آراء فراوانی را برانگیخته است. بحث درباره چگونگی مواجهه با زمان‌پریشی از پایه‌های اندیشه‌ورزی اسکینر است.

در میان پژوهشگران داخل کشور، نظریه‌پردازیهای معدودی در باب روش‌شناسی تاریخ‌نگاری فلسفه یافت می‌شود که تحقیقات احد فرامرز قراملکی (۱۳۸۴ و ۱۳۹۰، ف ۱۱) در این بین برجسته است. هرچند ادبیات روش‌شناسی تاریخ‌نگاری - خصوصاً در حوزه فلسفه - در کشور ما بغایت فقیر است، اما بر پایه آثار موجود نیز می‌توان سرنخهایی برای استخراج دیدگاههای اندیشمندان گذشته یافت. فی‌المثل در آنجا که فیلسوفان دست به روایت‌های تاریخی زده‌اند، پیش‌زمینه فکری آنها قابل استخراج و ملاحظات روشی مرتبط قابل تأمل است. استاد مرتضی مطهری توجه ارزنده‌ای در این راستا انجام داده و مطالعاتی موردی را در آثار خود به سرانجام رسانده است.

در ادامه این مقاله، ابتدا چستی زمان‌پریشی و سپس چگونگی ارتباط آن را با تاریخ فلسفه بیان می‌کنم. آنگاه در هریک از سه بخش بعدی، به بحث درباره سؤالی مشخص در ارتباط با زمان‌پریشی در تدوین تاریخ فلسفه می‌پردازم. رویکرد غالب در میان روش‌شناسان، منع زمان‌پریشی و احتساب آن به عنوان یک خطا یا مغالطه تاریخ‌نگاری است. مبانی نظری دیدگاه اینان با توجه به اندیشه اسکینر و همفکران او در بخش ۳ مورد بررسی قرار خواهد گرفت. منع زمان‌پریشی در تدوین تاریخ فلسفه، بالأخص سبک تاریخ‌نگاری مسأله‌محور را دچار چالش می‌نماید که در بخش ۴ به این مسأله می‌پردازم

و نمونه‌ای از مطالعات موردی استاد مطهری را تحلیل می‌کنم. البته مخالفت با زمان‌پریشی خود اخیراً مخالفانی نیز پیدا کرده است که آن را گاهی مجاز و مشروع و حتی مفید یا ضروری می‌پندارند. چنین دیدگاههایی را در بخش ۵ واکاوی کرده و نسبت آن را با روش‌شناسی پیشنهادی تاریخ‌نگاری توسط قراملکی (و برخی اندیشمندان دیگر) بررسی می‌کنم. بخش ۶ جمع‌بندی این پژوهش و حاوی نتیجه و بیان دستاورد آن خواهد بود.

## ۲. زمان‌پریشی چیست؟

زمان‌پریشی را در اینجا، به معنایی نزدیک به *anachronismus* در لاتین (که در زبانهای اروپایی امروزی نیز - به همین شکل یا با تغییرات اندکی - استعمال می‌شود) بکار می‌برم.<sup>۱</sup> چنانچه رخداد یا اندیشه‌ای از بستر زمانی و/یا مکانی خود منفک شده و در بستر دیگری تصویر یا تفسیر گردد زمان‌پریشی روی داده است. نمونه‌های متعددی از آن را همگی در رسانه‌ها دیده‌ایم. فرض کنید در حال تماشای مجموعه‌ای تلویزیونی هستید که ماجرای را مربوط به چند دهه قبل روایت می‌نماید. نمونه زمان‌پریشی آن است که در میانه این مجموعه، آداب و رسوم یا ابزار و ادواتی نمایش داده شود که تنها چند دهه بعد پدیدار گشته است. البته زمان‌پریشی همیشه به همین سادگی و در حد خطای سهوی باقی نمی‌ماند. نمونه‌های پیچیده‌تر آن را می‌توان در برخی قضاوت‌های رایج درباره پیشینیان سراغ گرفت، مانند متهم کردن برخی از ایشان به زن‌بارگی در عصری که تعدد زوجات مرسوم و مقبول بوده است.

زمان‌پریشی ممکن است با تعمد بکار گرفته شود. نویسندگان گاهی برای مقاصد ادبی یا هنری، اثر خود را آگاهانه با زمان‌پریشی ممزوج می‌کنند. نمونه آشنای آن، گفتگوی

<sup>۱</sup> البته علاوه بر «زمان‌پریشی»، معادل‌های متعدد دیگری نیز در نوشتجات فارسی برای چنین معنایی بکار رفته است، مانند «بی‌زمانگی»، «نازمان‌نگاری»، «تاریخ‌پریشی»، «نابهنگامی» و «ناهنگامی». برخی از این معادلها به ریشه لغوی لفظ *anachronismus* وفادارتر هستند. اما برای ترجیح «زمان‌پریشی» در اینجا دو ملاحظه را در نظر داشته‌ام. اولاً در مقام مفهوم‌سازی، ضرورتی ندارد بسان مقام ترجمه دربند معادل‌یابی لفظ بیگانه باشیم. ثانیاً حتی در مقام ترجمه نیز متعهدماندن به لفظ بیگانه تنها یک رویکرد (هرچند رایج) است و رویکردهای دیگری نیز وجود دارد که بهنگام تعارض، وزنه اهمیت را به جانب معنا داده و معادلی را که بار معنایی را بر دوش بکشد بر معادلی که تنها ترجمه تحت‌اللفظی باشد ترجیح می‌دهد.

شخصیتهای رمانها و فیلمها به زبان معیار امروزی (یا نزدیک به آن) است. البته ممکن است اینگونه استخدام زمان پریشی گاه به تحریف تاریخ نزدیک شود. معمولاً تاریخ را سیاستمداران بگونه‌ای روایت می‌کنند گو اینکه ترتیب همه چیز بگونه‌ای نهاده شده بوده تا به وضعیت مطلوب آنان منجر شود. جالب است که با چرخش صحنه سیاسی، چنین روایت‌های تاریخی نیز دیگرگون می‌شود. با این همه، آنچه از مصادیق زمان پریشی در این مقاله بدان می‌پردازم مربوط به مواردی است که در میان نخبگان فکری و در عرصه آکادمیک (نه عمومی) رخ می‌دهد.

خطای زمان پریشی - یعنی آنگاه که زمان پریشی نابجا بکار رفته - فقط رهاورد جاهلان یا حیل‌گران نیست. یکی از مواضعی که به شدت در معرض بروز این خطا می‌باشد هنگامی است که فیلسوفان دست‌اندرکار روایت‌هایی از تاریخ فلسفه می‌شوند. نمونه‌ای از آن در سنت تحلیلی معاصر، کتابی از فیلسوف مشهور جی ال مکی (۱۹۱۷-۱۹۸۱) با عنوان *مسائلی از لاک* (Mackie, 1976) است.<sup>۱</sup> این کتاب به بررسی برخی مسائلی می‌پردازد که در *رساله‌ای در باب فهم بشر اثر جان لاک* برانگیخته شده‌اند. اما مطلب قابل توجه، تصریح نویسنده به این نکته است که هدف اصلی او اموری از قبیل بررسی دیدگاه‌های لاک یا رابطه آنها با دیدگاه‌های معاصران وی نیست. (یک بار دیگر عنوان کتاب را ملاحظه کنید تا واضح شود چرا این اظهار نظر غریب است.) مکی می‌گوید که می‌خواهد به «خودِ مسائل» (فارغ از انتساب آنها به لاک) بپردازد - طبعاً با این پیش‌فرض که مسائل لاک قابل انفکاک از لاک هستند. او در رابطه با لاک ابراز امیدواری می‌کند که لاًقل وی را کج‌نمایی نکرده باشد. (2, *ibid*) در واقع مکی در این کتاب در پی فلسفه‌ورزی خود و گفتگو با معاصران خویش است، و لاک و مسائل او تنها برانگیزاننده کنجکاوی فکری وی هستند. مسائل طرح‌شده در *مسائلی از لاک*، مسائلی از لاک نیستند - مسائلی که جان لاک متوفای ۱۷۰۴ م. در طول حیات یا دست‌کم در رساله سابق‌الذکرش با آنها درگیر بوده - بلکه مسائلی از مکی هستند و نسبت‌دادن آنها به لاک تصویر تاریخی گمراه‌کننده‌ای از لاک و مسائلش به دست می‌دهد. لبّ اشکال بر مکی در اینجا آن است که وقتی مسائل لاک از او و بستر فکری که در آن مطرح بوده‌اند جدا شده و در زمان به جلو آورده می‌شوند، در این میان لاک تاریخی از میان رفته است. فیلسوفان ممکن است بپذیرند جملات لاک را که مکی نقل و تحلیل کرده

<sup>۱</sup> این نمونه را جان‌اتان ری ذکر و برجسته کرده است (Rée, 1986: 207)، و با دلالت ارجاع وی بوده که به این نمونه متفطن شده‌ام.

کج‌نمایی نکرده باشد، اما مورخان تردید ندارند که او لاک را کج‌نمایی و تحریف کرده است. نسبت‌دادن آن مسائل به لاک، خطای تاریخی است.

نمونه فوق‌منحصر به فرد نیست، بلکه مثالی نوعی از رویه‌ای شایع است. معمولاً وقتی فیلسوفان متعارف دست بکار نگارش در حوزه‌ای از تاریخ فلسفه می‌شوند، بجای متعهدماندن به صحت و دقت روایت تاریخی که در بررسی کامل آثار مرتبط برجای‌مانده و نقل قولها و ارجاعات دقیق نمود می‌یابد، دغدغه‌های فلسفی‌شان را قهراً و عمدتاً ناخودآگاه به این عرصه نیز می‌کشانند. البته اشکالی ندارد که فیلسوفان حتی در لابلای روایت تاریخی نیز فلسفه‌ورزی کنند، اما اینکه ایشان تاریخ فلسفه را به فلسفه تحویل ببرند موجب تحریف و ازدست‌رفتن بینشها و بصیرتهایی می‌گردد که می‌توانست از تاریخ فلسفه حاصل شود. معضل تا بحدی جدی است که بنظر می‌رسد برخی مورخان بنام معاصر را برآشفته کرده، چراکه طرح مسأله کرده‌اند «آیا [اساساً] باید فیلسوفان مجاز باشند که تاریخ بنویسند؟» (Williams, 1975) و خود پاسخی به شدت منفی داده‌اند. (ibid, 252) برخی دیگر اظهار داشته‌اند: «تاریخ فلسفه مهمتر از آن است که در دست فیلسوفان رها شود.» (Rée, 1986: 215) لذا روش‌شناسان تاریخ‌نگاری فلسفه در پی روشمندکردن مواجهه تاریخی با ماجرای فلسفه افتاده‌اند و در این میان، یکی از گریبانگیرترین معضلات عموماً زمان‌پریشی تشخیص داده شده است.

نسبت‌یابی زمان‌پریشی با برخی مفاهیم همسایه آن نیز در اینجا بایسته است. یکی دیگر از عوارضی که ممکن است تاریخ‌نگاری عموماً (شامل تدوین تاریخ فلسفه) بدان دچار شود «حال‌گرایی» (presentism) تشخیص داده شده است. به بیانی می‌توان گفت که حال‌گرایی یعنی تفسیر وقایع گذشته بر اساس مفاهیم و ارزشهای امروزی. اما با اندکی تأمل مشخص می‌شود که حال‌گرایی حالت خاص زمان‌پریشی می‌باشد؛ چراکه زمان‌پریشی تفسیر وقایع یک برهه را بر اساس مبانی متخذه از هر برهه دیگر - و نه لزوماً حال - در بر می‌گیرد. تفسیر ویگی تاریخ - بدان معنا که هربرت باترفیلد اصطلاح کرده و متعاقباً شایع گشته (نک گمینی، ۱۳۸۹) - و تاریخ‌نگاری غایت‌گرایانه (teleological) - یعنی چیدمان روایت تاریخی بگونه‌ای که معطوف به غایت مشخصی باشد - نیز مفاهیم همسایه دیگری با زمان‌پریشی می‌باشند. هرچند زمان‌پریشی از مقومات این دو نحوه تاریخ‌نگاری است، اما آن دو بار معنایی بیشتری نسبت به زمان‌پریشی دارند. لذا در مجموع ترجیح می‌دهم در ادامه این مقاله زمان‌پریشی را محور

قرار داده و نقض و ابرامها را راجع به آن در نسبت با کاربرستش در تاریخ فلسفه تبیین و ارزیابی نمایم.

### ۳. اصل دسترس پذیری

رویکرد غالب نزد روش‌شناسان تاریخ‌نگاری، منع زمان‌پریشی است؛ بدین معنی که آگاهی مورخ از آینده نباید در خوانش او از گذشته تأثیرگذار باشد. اما علاوه بر رهنمود سلبی، روش‌شناسان مذکور باید به توصیه ایجابی نیز بپردازند و چگونگی و چه‌بایستی تاریخ‌نگاری عاری از زمان‌پریشی را واضح کنند. در این رابطه، نظام‌مندترین فعالیت مخالفان زمان‌پریشی در روایت تاریخی صورت‌بندی قاعده‌ای روش‌شناختی است که از آن با عنوان «اصل دسترس‌پذیری» (the availability/ accessibility principle) یاد می‌شود. بارقه اندیشه‌های مرتبط با این اصل در مقاله‌ای مشهور و اثرگذار از نظریه‌پرداز و مورخ اندیشه، کوئنتین اسکینر (۱۹۴۰-) دیده می‌شود. (Skinner, 1969) سپس این اصل در آثار بعدی مانند مقالاتی از پرودوفسکی (Prudovsky, 1997) و اشپوره‌ازه (Spoerhase, 2008) استقلال یافته و تقریرهای دقیق‌تری پیدا کرده است. بیان روانی از این اصل را می‌توان چنین تقریر کرد:

اصل دسترس‌پذیری: هر تفسیری که به دوره تاریخی مشخصی مربوط شود تنها می‌بایست از معارف، اصطلاحات توصیفی یا ساختارهای طبقه‌بندی استفاده کند که در آن دوره دسترس‌پذیر بوده‌اند.

بدین ترتیب اصل دسترس‌پذیری بکارگیری هرگونه منابع معرفتی یا ابزارهای زبانی (که از اینجا به بعد صرفاً با عنوان «منابع» و «ابزارها» از آنها یاد خواهیم کرد) را در تفسیر تاریخی که در دوره مورد بررسی در دسترس نبوده‌اند منع کرده و صرفاً استفاده از اصطلاحات و معارفی را مجاز می‌شمرد که در آن دوره شناخته‌شده بوده‌اند.

مبنای صورت‌بندی اصل دسترس‌پذیری آن است که - مطابق بیان اسکینر - «انتظارات» مورخان موجب نشود فهمی از اعمال گذشتگان ارائه دهند که اگر فرضاً می‌شد آنان را در جریان گذاشت، آن را به عنوان تقریری از آنچه کرده‌اند «نخواهند پذیرفت یا حتی نخواهند توانست [بفهمند] که بپذیرند». (Skinner, 1969: 6) بدین ترتیب متعهدماندن به اصل دسترس‌پذیری باید مهمتر از انگیزه‌های دیگری باشد که ممکن است مورخ را به سمت بکارگیری منابع یا ابزارهای زمان‌پریشانه سوق دهد، انگیزه‌هایی مانند ارائه تفسیری منسجم از دیدگاههای ظاهراً متشتت اندیشمندی درگذشته، استخراج و

نسبت دادن نظامی فکری به وی، یا حتی تبیین وجه تصحیح اغلاط و مغالطات ظاهری او. این قبیل انسجام و نظام و تبیین، حاصل اندیشه‌ورزی شخصی مورخ است و برخلاف آنچه در روایت تاریخی او اعلام شده، نمی‌توان از درگذشتگان کسی را یافت که بدان معتقد بوده باشد. اصل دسترس‌پذیری به مورخ کمک می‌کند تا اگر نامنجم‌بودن و بی‌نظامی و اذعان به وقوع غلط ناگزیر باشد مشقت بی‌مورد بر خود تحمیل نکرده و همان را صادقانه گزارش نماید، نه اینکه تاریخ را از بازنمایی بازداشته و آن را کج‌نمایی و تحریف کند. اگر اصل دسترس‌پذیری رعایت نشود بجای تاریخ، افسانه‌سازی و داستان‌پردازی حاصل خواهد شد.

مفهوم محوری بکاررفته در اصل فوق، «دسترس‌پذیری» است. نکته ظریفی در بیان این اصل رعایت شده که به استفاده بالفعل و بالقوه متفکران تاریخی از منابع معرفتی و ابزارهای زبانی اشاره دارد. بر اساس اصل دسترس‌پذیری، ضروری نیست که متفکر لزوماً از آن منابع و ابزارها استفاده بالفعل کرده باشد؛ بلکه همین که آن منابع و ابزارها بالقوه در دسترس او بوده، برای معاصرانش شناخته‌شده بوده، و به نحو مقبولی می‌توان فرض کرد که اگر می‌خواستند می‌توانسته آنها را در فضای فکری و فرهنگی خود بکار بگیرند کافی است تا استفاده از آن منابع و ابزارها در تفسیر تاریخی مجاز باشد.

نظریه‌پردازی دیگری توسط مورخ و فیلسوف علم معاصر، نیکولاس (نیک) جاردین (۱۹۴۳-) صورت گرفته که می‌توان آن را تقریر بدیلی از اصل دسترس‌پذیری به حساب آورد. در این تقریر، مفهوم «دسترسی» نسبت به تقریر پیشین توسعه می‌یابد. مطابق بیان پیش‌گفته هرچند لزومی ندارد که بکارگیری منابع معرفتی یا ابزارهای زبانی توسط متفکر تاریخی بنحو بالفعل صورت گرفته باشد، اما خود آن منابع و ابزارها باید در آن دوره تحقق بالفعل می‌داشته و توسط متفکر تاریخی و معاصرانش قابل بکارگیری می‌بوده‌اند. جاردین شرط تحقق بالفعل منابع و ابزارها را منعطف‌تر می‌کند. در کنار فعالان واقعی که در عرصه حضور داشته‌اند، او «فعال رقیب» (competent practitioner) را بعنوان فرد مفروضی مطرح می‌نماید که قابل تصور است در فضای دوره تاریخی مورد بحث حاضر بوده و در گفتمان فکری و فرهنگی متناظر مشارکت داشته باشد. حسب سبک زندگی، نحوه گفتمان و اسلوبهای پژوهش آن دوره، قابل تصور است که این فعال رقیب نیز اصطلاحات و مفاهیمی را بنحو قابل طرح در آن فضا توسعه داده باشد. جاردین بکارگیری این منابع و ابزارهای مفروض را نیز در تفسیر تاریخی مجاز می‌شمرد؛ بدین معنی که آنها را نیز در دسترس متفکران آن دوره می‌داند،

هرچند این دسترسی تحقق بالفعل نیافته باشد. (نک Jardine, 2000a: 246–251 و *idem*, 2000b) مطابق این تقریر، استفاده از چنان منابع و ابزارهای مفروضی در تفسیر تاریخی منافی اصل دسترس‌پذیری نخواهد بود.

اصل دسترس‌پذیری مطابق هریک از تقریرهای آن، ورود نامطلوب زمان‌پریشی را منع می‌کند. البته زمان‌پریشی مدافعانی دارد که بالطبع اصل دسترس‌پذیری را نپذیرفته و به نقد آن پرداخته‌اند. نقدهایی از این سنخ را به بخش ۵ (که در ادامه خواهد آمد) واگذار می‌کنم. نقد دیگری بر اصل دسترس‌پذیری توسط فیلسوف معاصر، گاد پرودوفسکی تفصیل یافته است. (Prudovsky, 1997) او نسبت‌دادن بکارگیری مفهوم «جرم» را به گالیه که توسط مورخ علم مشهور الکساندر کوایره صورت گرفته زیر ذره‌بین برده است. کوایره مدعی است گالیه از این مفهوم آگاه بوده و آن را بطور ضمنی در فلسفه طبیعی‌اش بکار برده، هرچند اصطلاحی برای آن وضع نکرده است. پرودوفسکی با ارائه این مطالعه موردی، نمونه‌ای از تفسیر تاریخی را نشان می‌دهد که مطابق اصل دسترس‌پذیری زمان‌پریشی محسوب شده و نامطلوب است، در حالیکه پرودوفسکی استدلال می‌کند در آنجا تاریخ‌نگاری نامطلوبی صورت نگرفته که به لحاظ روشی دچار اشکال باشد. بدین ترتیب اصل دسترس‌پذیری بیش از حد محدودیت‌زا بوده و فعالیت تاریخ‌نگارانه معتبری را منع می‌کند. البته پرودوفسکی نه جایگزینی برای اصل دسترس‌پذیری ارائه کرده و نه راه‌حلی برای تصحیح آن اندیشیده است، بلکه او تنها به مطالعه موردی اکتفا کرده است. بعلاوه بنظر می‌رسد نقد پرودوفسکی عمدتاً معطوف به تقریر اولیه اصل دسترس‌پذیری باشد، و با توسعه‌ای که جاردین در مفهوم دسترس‌پذیری ایجاد کرده نقد پرودوفسکی بر اصل دسترس‌پذیری مرتفع شود.

گونه‌ای دیگر از نقدها به اصل دسترس‌پذیری، مواردی است که کفایت آن اصل را در منع زمان‌پریشی مورد چالش قرار داده‌اند. در دهه‌های اخیر نقدهای متعددی از این زاویه توسط اندیشمندان مختلفی طرح شده است. شش دسته از آن نقدها را کارلوس اشپورهایز بنحو مناسبی دسته‌بندی کرده (Spoerhase, 2008: 60–64)، که البته ضرورتی برای تکرار هیچیک از آنها در این مقاله وجود ندارد. در اینجا تنها دو نقد را که توسط نگارنده صورت‌بندی شده به ترتیب در دو بند آتی طرح می‌کنم.

چنانچه ملاحظه کردیم برای رهایی از پاره‌ای اشکالها، تجویز استفاده مورخ از منابع و ابزارهای بالقوه در اصل دسترس‌پذیری ناگزیر است. اما از طرفی همین تجویز موجب می‌گردد کارایی اصل دسترس‌پذیری در منع زمان‌پریشی خدشه‌دار شود. مفهوم



«بالقوه» در تعبیر «منابع و ابزارهای بالقوه» دقت لازم را ندارد و میزان بالقوگی در آن نامعلوم است. این مفهوم مرزبندی مشخصی را میان آنچه می‌توانسته در دوره تاریخی مورد بحث مطرح شود با آنچه نمی‌توانسته، ترسیم نمی‌کند. تجویز استفاده از آنچه در آن عصر قابل بکارگیری بوده، بابتی را برای استفاده از منابع و ابزارهای نابکارگرفته در آن عصر می‌گشاید که حدودش نامتعین است. در واقع مسأله فقط این نیست که حدود منابع و ابزارهای مجاز نامشخص است، بلکه روادانستن ورود «بالقوه»ها اساساً هرگونه حد متصور را از میان برمی‌دارد. می‌توان استدلال کرد که مورخ زبردست قادر خواهد بود ارتباط هر مفهوم و طبقه‌بندی مفروضی را با امکانات موجود در آن عصر موجه کرده و به دامنه منابع و ابزارها بیفزاید. بعلاوه و دقیقاً به همین دلیل، وجاهت بکارگیری این منابع و ابزارها بشدت توسط سایر مورخان قابل مناقشه بوده و معیار فیصله‌بخشی برای داوری وجود نخواهد داشت. بدین ترتیب کارآیی سلبی اصل دسترس‌پذیری در ممانعت از زمان‌پریشی بکلی از میان می‌رود.

حتی اگر بهره‌گیری از منابع و ابزارهای بالقوه توسط اصل دسترس‌پذیری مجاز دانسته نشود، از نظرگاه دیگری نیز می‌توان با تمسک به حضور مفهوم «دسترس‌پذیری» در این اصل به نقد مبنایی آن پرداخت. واضح است که منابع و ابزارهای دسترس‌پذیر در هر عصری محدود به امکانات موجود در مکتوبات فلسفی آن عصر که هم‌اکنون در دسترس ما است نمی‌باشد. در گام اول نیازمند دسترسی به آثاری (فلسفی و غیرفلسفی) خواهیم بود که در آن زمان در دسترس بوده‌اند. اما درخصوص بسیاری از ادوار تاریخی، از بسیاری آثار دردسترس در آن ادوار ناآگاهیم؛ حتی گاه می‌دانیم آثار در دسترس در برخی دوره‌ها از میان رفته، از بین برده شده، مفقود گشته، یا به هر علت دیگر فعلاً بدانها دسترسی نداریم. مهمتر از این و در سطحی دیگر، امکانات دسترس‌پذیر را در هر عصری هنگامی می‌توان بدرستی شناخت که نه فقط حلقه فیلسوفان، بلکه آنچه ایشان با آن در ارتباط بوده‌اند – اعم از سایر اندیشمندان، و حتی آنچه می‌توانسته بنحوی در اندیشه فلسفی ایشان تأثیرگذار باشد، ولو امور روزمره اجتماعی، اقتصادی، ... و همچنین نهادهای اجتماعی اثرگذار – شناخته شده باشد. پرواضح است که از این منظر، خواه ادعای دسترس‌پذیربودن منابع و ابزارها و خواه رد دردسترس بودن آنها، چه احاطه گسترده‌ای را به زمینه و زمانه مورد بررسی می‌طلبد و هریک از آن ادعاها را عملاً ناممکن می‌سازد.

با این همه، اصل دسترس‌پذیری مدافعانی دارد که با اصلاح و تکمیل تقریرهایش آن را در برابر نقدها مقاومتر می‌سازند. مضاف بر اینکه نقد یا حتی رد اصل دسترس‌پذیری معادل تجویز زمان‌پریشی نیست، بلکه تنها نشان می‌دهد این اصل روش‌شناختی جهت منع زمان‌پریشی صورت‌بندی قویتر یا حتی متفاوتی می‌طلبد.

#### ۴. چالش تاریخ‌نگاری مسأله‌محور فلسفه

یکی از سبک‌های تدوین تاریخ فلسفه که اخیراً طرفداران زیادی پیدا کرده، تاریخ‌نگاری مسأله‌محور است. مدار بحث در این سبک تاریخ‌نگاری بر یکی از مسائل فلسفه قرار می‌گیرد و آنگاه سیر تطور آن مسأله در ادوار گوناگون فکری یا به دست اندیشمندان مختلف واکاوی می‌شود. اما در این میان، ممکن است معضله زمان‌پریشی رخ دهد. پیش از این نمونه‌ای را در سنت تحلیلی معاصر (مسائلی / از لاک اثر جی ال مکی) بررسی نموده و بیان کردیم هنگامی که فیلسوفان به تاریخ فلسفه می‌پردازند به‌جد در معرض این آسیب هستند. اکنون به نمونه دیگری در سنت فلسفه اسلامی و بررسی نسبت آن با زمان‌پریشی می‌پردازیم.

حکیم سبزواری، فیلسوف شاخص اسلامی در قرن سیزدهم هجری، با تدوین آثار درسی نقش بسزایی در توسعه و تسهیل آموزش فلسفه در حوزه‌های علمیه شیعی داشته است. با این وجود استاد مطهری، که خود نقش‌نمایی در فراگیر شدن فلسفه اسلامی در قرن چهاردهم هجری (و پس از آن) ایفا کرده، حکیم سبزواری را متهم می‌کند که «در گمراه‌ساختن افکار از نظر ریشه‌های تاریخی [مسائل فلسفی] سهم به‌سزایی دارد.» (مطهری، ۱۳۵۲: ۸۶) تعبیر مطهری بی‌مجامله و حتی برخورنده است. این تعبیر خصوصاً از این جهت نیز قابل تأمل می‌باشد که در مقاله‌ای مکتوب - و نه فرضاً در حین خطابه - ابراز شده و لذا نباید تردید داشت که مطهری نسبت به مفاد آن دارای موضع است. اما علت این موضع‌گیری چیست؟

مطهری در قسمتهای متعددی از آثار خود به مباحثی پرداخته که می‌توان آنها را شواهد ادعای گمراه‌کنندگی بیانات تاریخی سبزواری محسوب کرد، از جمله درباره رهگیری دیدگاه مکاتب فلسفی در باب اصالت وجود. در این خصوص مطهری به بیان سبزواری در شرحش بر منظومه استشهاد می‌کند که وی در آنجا بیان کرده محققان از مشائیان قائل به اصالت وجود هستند و شیخ اشراق قائل به اصالت ماهیت. حال اگر با دلالت بیان فوق از سبزواری و برای تحقیق بیشتر به آثار مشائیان یا شیخ اشراق مراجعه کنیم، در

کمال ناباوری ملاحظه خواهیم کرد ذکری از آن مسأله در آثار ایشان یافت نمی‌شود؛ یعنی از اساس آن مسأله برایشان مطرح نبوده تا درباره‌اش رأی داشته باشند - خواه قول به اصالت وجود و خواه اصالت ماهیت. چنانچه در برخی از آثار آن فیلسوفان نیز ذکری از اعتباری بودن وجود به میان آمده باشد، این اعتباری بودن به معنایی در مقابل اصالت وجود نیست که فیلسوفان متأخر در نظر دارند. به عقیده مطهری، مسأله اصالت وجود را به شکلی که مورد نظر سبزواری است برای اولین بار میرداماد طرح کرده و سپس ملاصدرا آن را بسط و تفصیل داده است؛ لذا مطهری بیان می‌دارد: «به طور قطع مسأله اصالت وجود و اصالت ماهیت به این صورتی که امروز مورد مطالعه حکماست در سابق مطرح نبوده.» (مطهری، ۱۳۹۰: ۷۶) بخشی از لغزشهای سبزواری - از دیدگاه مطهری - مربوط به اموری پیش‌یافته از قبیل دراختیارنداشتن منابع کافی و اعتماد نابجا به منقولات دیگران بوده است. اما بخش دیگر از منظر روش‌شناسی اهمیت بیشتری دارد: «میل شدید آن مرد بزرگ [= سبزواری] به توجیه و تأویل کلمات گذشتگان به محملی قابل قبول» (مطهری، ۱۳۵۲: ۸۷)، و در این میان صحت و دقت تحلیل تاریخی فدا می‌شود. این نمونه و عمده نمونه‌های دیگری که مطهری بدانها استشهدا جسته و طرح اشکال می‌نماید، به زبان مقاله حاضر از سنخ زمان‌پریشی است که خصوصاً در روایت سیر تاریخی مسائل فلسفی بروز می‌کند.

پیش‌فرض ضمنی تاریخ‌نگاری مسأله‌محور فلسفه، وجود مسائل پایداری در تاریخ فلسفه است که می‌توان تاریخ آن را رهگیری کرد. اما آیا مسائل فلسفه سؤالاتی عمیق و اساسی‌اند که جاودانی و فرازمانی یا بی‌زمان و بالأخره غیرتاریخی هستند، و همان مجموعه واحد است که در هر عصری به بیانی پدیدار می‌شود؟ یا اینکه مسائل فلسفه نیز همانند دیگر امور بشری امکانی (contingent) و تاریخمند و حسب مقتضیات روز یا دست‌کم مرتبط با آن می‌باشند؟ در این باره بحث‌های زیادی در گرفته، مناقشه درباره آن ادامه داشته و هریک از دو دیدگاه مدافعانی دارد. حتی می‌توان قائل به تفصیل شد و برخی مسائل فلسفه را از سنخ اول و برخی دیگر را از سنخ دوم دانست. در این میان اسکینر در مقاله معروفش بیان می‌دارد: «به سادگی [می‌توان گفت] مسائل جاودانی در فلسفه وجود ندارد: آنچه هست فقط پاسخهای خاص به سؤالات خاص است، و به تعداد سؤال‌کنندگان سؤالات مختلف وجود دارد.» (Skinner, 1969: 50) بدین ترتیب اسکینر وجود هرگونه مسائل جاودانی را در فلسفه به صراحت مردود می‌داند.

مبنای نظری دیدگاه اسکینر و همفکران او، رویکرد زمینه‌گرا در زبان‌شناسی است. مطابق این رویکرد، واژگان یک زبان معنی خود را در نسبت با کل نظام آن زبان می‌یابند و از طرفی این نظام خود امری پویا است. لذا متونی که در بسترهای زمانی مختلف نگاشته شده باشند ابزارهای زبانی مختلف و بسترهای معنابخش متفاوتی داشته‌اند، و هرگز نمی‌توانند از مفاهیم واحدی استفاده کرده باشند تا به مسأله واحدی بپردازند. مدافعان این دیدگاه - که گونه‌ای اسم‌گرایی (nominalism) است - ابایی ندارند که فی‌المثل حتی مقایسه مباحث وجودشناسی را نزد ابن سینا و ملاصدرا نابجا و عبث بدانند. این بیهودگی از این جهت نیست که آن دو یا یکی از ایشان به بحث وجود نپرداخته‌اند، بلکه از قضا هر دو مباحث مستقلی را با همین عنوان مشترک «وجود» به آن اختصاص داده‌اند. اینان معتقدند مفهوم وجود در نظام‌های فکری آن دو - و هر دو متفکر نامقلد و نوآور دیگری - بقدری گوناگون است که تنها اشتراک لفظی میان آنها باقی می‌ماند. مقایسه دیدگاه‌های آن دو در باب وجود اگر با اهتمام به ظرایفش صورت پذیرد، نتیجه محصلی به دست نخواهد داد و به این می‌ماند که برای شیرشناسی، دیدگاه‌های یک زیست‌شناس درباره شیر جنگل با دیدگاه‌های یک متخصص تغذیه درباره شیر نوشیدنی مقایسه شود.

بیان دیگری از دیدگاه فوق آن است که اگر ادعا کنیم دو متفکر مبدع در بسترهای زمانی مختلف راجع به مفهوم واحدی سخن می‌گویند، دومی را مقلد اولی تفسیر کرده و اشعار داشته‌ایم او نه تنها آنقدر نوآور نبوده که مفهوم‌سازی جدیدی انجام دهد، بلکه مجدانه کوشیده خود را از شرایط زمانه‌اش خلع و به لباس زمانه دیگری درآورد. اینان البته منکر نفی امکان گونه‌هایی از ارتباط مانند تأثر پسینیان از پیشینیان نیستند، اما این پندار را نفی می‌کنند که گذشتگان در مقاطع تاریخی مختلف بتوانند در شرایط عادی آگاهانه راجع به مسأله واحدی ابراز عقیده کرده باشند. همچنین نفی می‌کنند که مورخان بتوانند کشف کنند گذشتگان در مقاطع تاریخی مختلف ناآگاهانه راجع به مسأله واحدی ابراز عقیده کرده‌اند، مگر اینکه بخواهند نشان دهند آن گذشتگان مقلد محض یکدیگر یا همگی اسیر در بند چارچوب فکری واحدی بوده‌اند.

دیدگاه فوق و بیش از آن استدلال‌هایی که به نفعش اقامه کرده‌اند مورد مناقشات بسیاری واقع شده است. اما فارغ از موضعی که در آن خصوص اتخاذ گردد، برای احتراز از دچار شدن به اشکال زمان‌پریشی در تاریخ‌نگاری مسأله‌محور فلسفه می‌بایست دقایق دیگری نیز رعایت شود. اگر سابقه مفهومی نوپدید یا مسأله‌ای امروزی را در آثار

گذشتگان رهگیری کنیم تلاشی بوضوح زمان‌پیشانه انجام داده‌ایم. البته می‌توان از منظر فیلسوف درگذشته - یعنی از منظر تفسیر ما از منظومه فکری او - راجع به مسائل امروزی اندیشید، اما این سنخ پژوهش دارای رویکردی غیرتاریخی است. آنچه در این حالت انجام می‌شود بازسازی و بازاندیشی عقاید گذشتگان است، و سنخ آن از قبیل تحقیقات متعارفی است که فیلسوفان انجام می‌دهند. نام تاریخ را بر چنین پژوهشهایی نهادن، گمراه‌کننده است. در برخی تعبیرات بکاررفته نیز باید دقت کرد. اگر مسأله‌ای امروزی را به آثار و اندیشه‌های فیلسوفی درگذشته - مثلاً ملاصدرا - عرضه می‌کنیم و پاسخ می‌طلبیم، پژوهش ما بررسی آن مسأله از منظر صدایی است، نه استخراج دیدگاه ملاصدرا راجع به آن مسأله. به هر روی آنچه در تاریخ‌نگاری مسأله‌محور فلسفه اهمیت دارد پرهیز از نسبت‌دادن مفاهیم نوپدید و مسائل امروزی به اندیشمندان گذشته است، بدانگونه که مطابق تحلیل استاد مطهری، حکیم سبزواری مرتکب شده است.

با این همه، بنظر می‌رسد که بدون فروافتادن در دام اقدامات مغلوط و نسنجیده از یک سو، و ناسازگار با نظر اسکینر و همفکران او از سوی دیگر، همچنان بتوان به تاریخ‌نگاری مسأله‌محور فلسفه مبادرت ورزید. فعالیتی از این قبیل که از قضا بسیار دشوار است در پی یافتن دغدغه‌های مشترک و بنیانی فیلسوفان در ادوار مختلف می‌باشد که در قالب صورتبندیهای به‌ظاهر متفاوت بروز یافته است. چنین فعالیتی صرف گزارش تاریخی نیست و مشارکت فعال مورخ و مفسر تاریخی را می‌طلبد، چون بررسی آن درباره اموری است که فیلسوفان درگذشته خود درباره‌اش سخن نگفته‌اند. همچنین این فعالیت به خودی خود دچار زمان‌پریشی نیست، و از طرفی شواهدی عینی را برای بحث امکانی یا جاودانی‌بودن مسائل فلسفه فراهم می‌آورد. به عنوان مثال،<sup>۱</sup> می‌دانیم نخبه‌سالاری (aristocracy) افلاطون، مدینه فاضله فارابی، سلطنت مطلقه هابز و جامعه کمونیستی مارکس هر یک نظریه‌پردازیهی بدیعی درباره شکل آرمانی حکومت هستند که توسط برخی از برجسته‌ترین متفکران تاریخ اندیشه سیاسی صورت گرفته است. اگر مورخ فلسفه بتواند دغدغه‌هایی زیربنایی را از قبیل عدالت‌جویی میان این متفکران مشترک نشان دهد بگونه‌ای که اندیشه‌های آنان در واقع تبلور آن دغدغه‌های بنیادین

<sup>۱</sup> این مثال - با تغییراتی - به صورت زنجیره‌وار مورد بحث موافقان و مخالفان بوده است. از جمله اسکینر (1988: 283) با استناد به شکلی از آن، جاودانگی مسائل فلسفه را نفی می‌کند. فیلسوف سیاست معاصر، مارک بویر (۱۹۶۳-) به اسکینر در این رابطه پاسخ می‌دهد. (Bevir, 1994: 672-73)

باشند، در این صورت تدوین سیر تاریخی این اندیشه‌ها نمونه‌ای موجه از تاریخ‌نگاری مسأله‌محور فلسفه خواهد بود که در آن، سیر تاریخی نظریه‌پردازی در خصوص مسأله چگونگی تحقق عدالت اجتماعی نشان داده می‌شود.

تدوین تاریخ فلسفه به سبک مسأله‌محور از نوع فوق اقدام سترگی است. متحقق ساختن آن، کاوش‌های مورخانی کارآموده را می‌طلبد؛ مورخانی ورزیده در تاریخ‌شناسی که به سادگی فریب مواد سهل‌الوصول و شباهت‌های لفظی را نخورند. برای چنین اقدامی باید مسائل مورد بحث اندیشمندان در ادوار مختلف به *اندازه کافی* از شرایط محیطی ایشان انتزاع شود تا به حد مشترک با یکدیگر برسد. اینکه «اندازه کافی» به چه میزان است حسب مورد متفاوت خواهد بود. در این میان چه بسا فقط اختلاف زمانی دخیل نبوده و مکاتب و سنت‌های فکری نیز تفاوت یافته باشد، و به طور کلی از اساس با نگارش‌هایی در فرهنگ‌های مختلفی مواجه باشیم. طبیعتاً هرچه اختلاف بسترهای فکری بیشتر باشد درجه بالاتری از انتزاع در کاوش مورخ مورد نیاز است. بدین ترتیب مسائل مشترک اندیشمندان از پیش وجود ندارد، بلکه با تعبیر و تفسیر مورخ و احتراز او از زمان‌پریشی است که ساخته می‌شود.

##### ۵. در دفاع از زمان‌پریشی

برخی معتقدند زمان‌پریشی در تدوین تاریخ فلسفه نه تنها مجاز، بلکه امری ناگزیر یا حتی مطلوب است. فیلسوف معاصر، جان‌اتان ری (۱۹۴۸-) یکی از قاطعانه‌ترین دفاعها را از زمان‌پریشی عرضه کرده است. او در مقاله‌ای به تفصیل به نقد تاریخی‌گری (Historicism) - و به طور مشخص دیدگاه‌های اسکینر - پرداخته و بخشی از آن را ذیل عنوان «در ستایش زمان‌پریشی» نگاشته است. ری می‌پذیرد که «تفسیر دقیق [= زمان‌پریشانه] کتاب‌های قدیمی اغلب راه‌های نو و پرثمری را برای تفکر به روی ما می‌گشاید»، اما بلافاصله می‌افزاید: «تفاسیر غیردقیق، سرکش یا شاذ می‌توانند از این حیث گاهی حتی بهتر باشند.» (Rée, 1991: 978) این لحن طعنه‌آمیز ری تمهیدی برای استدلال وی در دفاع از زمان‌پریشی است.

ری بیان می‌دارد که اگر قرار باشد واقعاً از زمان‌پریشی احتراز کنیم نباید پیش‌فرض بگیریم که زبان و ایده‌های درگذشتگان برای ما معنی‌دار هستند. در این صورت ما حتی نمی‌توانیم فرض کنیم آنان مطابق معنای امروزی نزد ما، زبان یا ایده‌ها یا افکاری داشته‌اند. (ibid, 979) به نظر می‌رسد وحشت ری از گسستی است که پرهیز از

زمان‌پریشی ممکن است میان گذشته و حال ایجاد کند. اما مخالفان زمان‌پریشی می‌توانند استبعاد ری را نپذیرند و در قبال آن حتی ادعا کنند زمانی زبان گذشتگان را به‌درستی فهمیده‌ایم که بتوانیم به همان زبان، و نه ترجمه‌اش به زبان امروز، در گفتمان گذشته مشارکت کنیم. انتقال زبان و ایده‌های درگذشتگان به تعبیرات امروزی یا حتی حمل مفاهیم امروزی بر دوش آن به شدت در معرض چنین آسیبی است که فهمی معوج و درآمیخته با جهان‌بینی امروزی را از گذشته به دست بدهد.

ری ادامه می‌دهد دلیلی ندارد که اندیشه‌های یک دوره را بر اساس موازین مقبول دوره‌ای دیگر مورد قضاوت قرار ندهیم. بلکه بالاتر، او می‌گوید سبک‌مغزی است که از مفاهیم و معیارهای برتری که می‌یابیم استفاده نکنیم، فارغ از اینکه به چه دوره‌ای تعلق داشته باشند. (*ibid*) نکته محوری این اندیشه را دیگران نیز به انواعی متفاوت مطرح کرده‌اند. (برای منابع این دسته نظرات مشتمل بر آثاری عمدتاً به زبانهای آلمانی و فرانسه و بعضاً انگلیسی نک 63-64: Spoerhase, 2008) از جمله استدلال شده که حال‌گرایی و نقض اصل دسترس‌پذیری در تفسیر می‌تواند راهی را برای مواجهه با متون گذشته برای ما بگشاید و فرضیه اولیه‌ای را درباره مراد آن در فکر ما شکل دهد، ولو اینکه در مرحله دیگری از پژوهش معلوم شود که آن فرضیه ناصواب بوده و نیازمند جایگزینی باشد. حتی در این صورت نیز تلاش ما خالی از دستاورد نبوده است، چراکه فرضیه‌ای جدید در آن موضوع مطرح شده و بحث درباره آن و رد یا تأییدش مستقلاً - ولو اینکه معلوم شده ارتباطی با متن تاریخی ندارد - به غنای حوزه مورد بحث افزوده است. حال‌انگاری و نقض اصل دسترس‌پذیری نه فقط برای چنین فرضیه‌سازیهایی شهودی بکار می‌آید، بلکه می‌تواند مزایای آموزشی نیز داشته باشد. بهتر است ماجرای تاریخی برای متعلمانی که اولین بار با مفاهیمی مواجه می‌شوند به زبان و در قالب مفاهیم روز تشریح شود، به جای آنکه ایشان درگیر مغلق‌گوییهای گذشتگان شوند.

اما پر واضح است که هیچیک از این مدافعات کارکردی - با همه اشکالاتی که حتی به کارکرد تک‌تک آنها قابل ایراد است - توجیه‌گر معرفتی نخواهد بود. این نقد درباره استفاده از زمان‌پریشی برای فرضیه‌سازی یا مقاصد آموزشی واضح است؛ دفاع اخیر ری نیز از زمان‌پریشی به همین ترتیب کارکردی است، نه در جهت فهم بهتر تاریخی. با دقت نظر معلوم می‌شود آنچه ری از آن دفاع می‌کند بهره‌مندی از تاریخ و درس‌گرفتن از آن است. در مقابل، آنچه در اینجا درباره‌اش سخن می‌رانیم درک تاریخ فلسفه است، نه مثلاً به‌روزر کردن اندیشه‌های گذشته برای پاسخگویی به مسائل امروز، بلکه فهم آنچه

گذشتگان گفته‌اند و می‌کرده‌اند. لذا دفاعیات ری برای استفاده از زمان‌پریشی اگر معطوف به استفاده در تدوین تاریخ فلسفه و برای فهم بهتر گذشتگان باشد قانع‌کننده بنظر نمی‌رسد، و آنچه او از آن دفاع کرده اگر معطوف به استفاده در فلسفه و برای تحصیل فهم بهتری از امور باشد در اصطلاح زمان‌پریشی نامیده نمی‌شود.

فیلسوف و منتقد هنری معاصر، آرتور دانتو (۱۹۲۴-۲۰۱۳) نیز استدلالی قوی برای گریزناپذیری زمان‌پریشی و ضرورت چشم‌پوشی از اصل دسترس‌پذیری ارائه کرده است. (Danto, 1962) وی مفهوم جملات روایی (narrative sentences) را در نگارش‌های تاریخی مطرح ساخته، جملاتی که طبق تعریف مربوط به دو واقعه با زمانهای متفاوت هستند ولی تنها توصیفی از واقعه اول را به دست می‌دهند. مثال آشنای چنین جملاتی، ریشه‌یابی اکتشافات علمی است که در نتیجه‌ی فعالیتی گروهی اما هماهنگ‌ناشده حاصل شده باشد. تنها بعد از وقوع است که می‌توان به توصیف وقوع آن همکاری ناخواسته (واقعه اول) و چگونگی توسعه آن تا مرحله اکتشاف (واقعه دوم) پرداخت. لذا «جملات روایی» تنها به زمان گذشته قابل بیان هستند و شکلی به زبان حال ندارند، و در نتیجه معاصران واقعه نمی‌توانسته‌اند آنها را بیان کنند.

از طرف دیگر محقق روش‌شناسی مطالعات دینی، احد فرامرز قراملکی تفسیری از چیستی بررسی تاریخی ارائه کرده که بنظر می‌رسد طبق آن، تاروپود شناخت تاریخی باید با زمان‌پریشی درهم تنیده شود. وی الگوی شناخت تاریخی را یکی از اقسام روی‌آوردهای برون‌دینی در دین‌شناسی دانسته و چیستی، فرآیند و مواضع خطا را در مطالعه تاریخی بازنمایانده است. (قراملکی، ۱۳۹۰، ف ۱۱: ۲۶۱-۲۸۶) در این میان، «شناخت تاریخی» طبق مفهوم‌سازی مختار او «شناخت گذشته در پرتو آینده» (همان، ۲۷۲ و ۲۸۴) یا «شناخت سَلَف در پرتو خَلَف» (همو، ۱۳۸۴: ۳۴) می‌باشد. این تدقیق روش‌شناسانه، دیدگاه معتنابهی درخصوص هویت شناخت تاریخی بوده و رهنمود عملی واضحی را برای هدایت فرآیند تاریخ‌نگاری ارائه می‌کند. بدین‌ترتیب تاریخ از گذشته‌شناسی متمایز می‌شود و مطالعه تاریخی نهایت‌ناپذیر خواهد بود. زمان در این تعبیر آینه حوادث تاریخی است، نه حجاب و غباری بر آن؛ نه بدان جهت که با گذشت زمان ممکن است داده‌های بیشتر یا دقیقتری درباره گذشته حاصل شود، بلکه گذشت زمان فی‌نفسه موضوعیت دارد و وجوه متنوعی را از واقعه تاریخی در آینه خود منعکس می‌کند. در پژوهش‌های متعددی که توسط قراملکی یا با همکاری/ تحت اشراف وی انجام گرفته (و خروجیهای آن در قالب مقالات پژوهشی و پایان‌نامه‌های تحصیلی در



دسترس است)، این سبک تاریخ‌نگاری در موارد متنوعی متحقق گردیده که از نمونه‌های متمایز معاصر بررسی تاریخی انجام‌گرفته در داخل کشور در عرصه منطق و فلسفه (اسلامی) محسوب می‌شود.

وجه مشترک اندیشه دانتو و قراملکی، لزوم گذشت زمان برای امکان نگارش تاریخ (با دست‌کم گونه‌هایی از آن) است. البته نظرات پیش‌گفته این دو منحصر به تاریخ فلسفه نیست و درباره هرگونه تاریخی قابل اعمال است، ولی تاریخ فلسفه مثال بارز آن خواهد بود. (ارجاعات مکرر دانتو (1962) به نمونه‌هایی از تاریخ فلسفه مؤید این ملاحظه است. قراملکی (۱۳۸۴: ۳۴) نیز تاریخ‌نگاری مطلوب فلسفه را مستند به همان تلقی از چیستی مطالعه تاریخی می‌نماید.) گونه‌ای از مطالعه تاریخی که ایشان مطرح می‌کنند - «جملات روایی» در دانتو و «شناخت سلف در پرتو خلف» در قراملکی - با استناد به تعریفشان زمان‌پیشانه است، هرچند که خود این توصیف را مطرح نکرده باشند. این سبک تاریخ‌نگاری میان جمعی از روش‌شناسان تدوین تاریخ مقبول نیست، چراکه دانش آتی را در بازسازی گذشته به خدمت می‌گیرد. اما اگر دسته‌ای دیگر از روش‌شناسان و مورخان آن را به عنوان گونه‌ای معتبر در تدوین تاریخ بپذیرند، بالتبع زمان‌پیشانی بافته در تار و پود آن نیز مورد قبول خواهد بود. اشکالی که ممکن است پدید آید - و خصوصاً در تقریر قراملکی جلب نظر می‌کند - محدود دانستن تاریخ‌نگاری موجه بدین گونه است. بسیاری از مورخان برجسته و روش‌شناسان تاریخ‌نگاری با تقریر اصل دسترس‌پذیری به بیانی که در بخش ۳ از همین مقاله گذشت، سبک مقبول تاریخ‌نگاری را عاری از زمان‌پیشانی می‌دانند. اگر بتوان گونه‌ای تاریخ‌نگاری را صورتبندی کرد که زمان‌پیشانی در آن تعبیه شده باشد (بدانگونه که دانتو و قراملکی انجام داده‌اند)، پذیرش این توسعه مفهومی دلیل موجهی برای افتادن از دیگرسوی بام و محصور کردن تاریخ‌نگاری مقبول در آن سبک به نظر نمی‌رسد. آیا بواقع تحقیقاتی را که به فرد یا واقعه‌ای در دوره‌ای خاص می‌پردازند و به کشش و امتداد زمانی آن توجه ندارند نباید یک پژوهش تاریخی بدانیم؟

## ۶. جمع‌بندی و نتیجه

هدف من در این مقاله آن بود که زمان‌پیشی را به عنوان یک مسأله روشی در تاریخ‌نگاری فلسفه - خصوصاً به سبک مسأله‌محور - برجسته کرده و دیدگاه‌هایی را له و علیه آن مورد واکاوی قرار دهم. مدافعان زمان‌پیشی آن را - دست‌کم گاهی -

گریزناپذیر می‌دانند، اما مخالفان زمان‌پریشی آن را خطا دانسته و از وقوعش پرهیز می‌دهند. اینان با صورتبندی اصل دسترس‌پذیری به ارائه راهکاری ایجابی برای تاریخ‌نگاری مبادرت ورزیده‌اند، هرچند که لزوم و کفایت آن اصل در منع زمان‌پریشی مورد مناقشه واقع شده و از جمله در این مقاله دو استدلال تازه را در این خصوص طرح و تبیین کردم.

مواجهه تاریخی با فلسفه بدون اهتمام به ملاحظات روش‌شناسی تاریخ‌نگاری در معرض آسیب‌های جدی است. مثال‌های تأمل‌برانگیزی در این مقاله عرضه شد که نشان می‌دهد فیلسوفان صاحب‌نامی آنگاه که به تاریخ فلسفه پرداخته‌اند در لغزشگاه این مسیر واقع شده و به اعتقاد برخی ناظران به خطا افتاده‌اند. با بصیرت‌های حاصل از این بحث می‌توان – و مناسب است – مطالعات موردی پرثمر دیگری را نیز در رهگیری موارد زمان‌پریشی سامان داد. از طرفی تاریخ‌نگاری می‌تواند درس‌آموزی‌های فراوانی از تأملات فلسفی مرتبط داشته باشد. تاریخ‌نگاری فلسفه در این میان، اگر خالی از پیش‌اندیشه فلسفی باشد بسیار محتمل است که ناپخته بوده و در دام خطاهایی مانند زمان‌پریشی خام گرفتار گردد. آنچه به غایت مهم است اینکه بدون تأملات درجه دوم از قبیل تاریخ‌شناسی، مبادرت به کاوش‌های تاریخی لاجرم جدوجهدی تقلیدی و فاقد نوآوری قابل ملاحظه‌ای خواهد بود. در مقابل هرچند ممکن است ملاحظه تأملات فلسفی در باب تاریخ‌شناسی، حرکت تاریخ‌نگاران را به مراتب کند کند، اما بعوض حاصل سنجیده‌ای به بار خواهد آورد. البته نباید انتظار داشته باشیم از مجموعه مباحث روش‌شناسی، نسخه سراسری درباره زمان‌پریشی بیرون آمده و آن را یک بار و برای همیشه مجاز یا ممنوع اعلام نماید. پاسخ به این سؤال به عوامل متعددی از قبیل انتظار ما از مطالعه تاریخی بستگی دارد. متفکری شناخت تاریخی را بگونه‌ای معرفی می‌کند که زمان‌پریشی سنگ بنای آن است، دیگری زمان‌پریشی را مخرب رویکرد تاریخی می‌داند. ابراز دیدگاه‌های متضارب در باب تاریخ‌شناسی و نقض و ابرام‌های متقابل هنوز آرام و قرار نگرفته – و شاید هیچگاه چنین نشود – اما افق‌های نو و جذابی را در مسیر تاریخ‌نگاری پیش روی مورخان می‌گشاید.

## منابع

فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۴). تاریخ‌نگاری فلسفه، الزامها و رخنه‌ها. *خردنامه صدر*، شماره ۴۱، ۳۲-۳۷.

- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۹۰)، *روش‌شناسی مطالعات دینی (تحریری نو)*، چاپ ششم، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- گمینی، امیرمحمد (۱۳۸۹). تاریخ‌نگاری علم به سبک ویگ. *روش‌شناسی علوم انسانی*، شماره ۶۲، ۱۱۱-۱۴۰.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۲). نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در اسلام. *مقالات و بررسیها*، شماره ۱۳-۱۶، ۸۲-۹۹.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقدمه و پاورقی)*، جلد ۳، چاپ نوزدهم، تهران: صدرا.

- Bevir, Mark. 1994. Are there Perennial Problems in Political Theory? *Political Studies* 42: 662-675.
- Danto, Arthur C. 1962. Narrative Sentences. *History and Theory* 2: 146-179.
- Jardine, Nicholas (2000a), *The Scenes of Inquiry: On the Reality of Questions in the Sciences*. Oxford: Clarendon Press.
- Jardine, Nick. 2000b. Uses and Abuses of Anachronism in the History of the Sciences. *History of Science* 38: 251-270.
- Mackie, J. L. (1976), *Problems from Locke*, Oxford: Clarendon Press.
- Prudovsky, Gad. 1997. Can we Ascribe to Past Thinkers Concepts They had no Linguistic Means to Express? *History and Theory* 36 (1): 15-31.
- Rée, Jonathan. 1986. *Philosophy in History* Edited by Richard Rorty, J. B. Schneewind, and Quentin Skinner [Review]. *History and Theory* 25 (2): 205-215.
- Rée, Jonathan. 1991. The Vanity of Historicism. *New Literary History* 22: 961-983.
- Skinner, Quentin. 1969. Meaning and Understanding in the History of Ideas. *History and Theory* 8: 3-53.
- Skinner, Quentin. 1988. A Reply to My Critics. In J. Tully (ed.). *Meaning and Context: Quentin Skinner and His Critics* (231-288). Cambridge: Polity Press.
- Spoerhase, Carlos. 2008. Presentism and Precursorship in Intellectual History. *Culture, Theory and Critique* 49 (1): 49-72.
- Williams, L. Pearce. 1975. Should Philosophers be Allowed to Write History? *British Journal for the Philosophy of Science* 26: 241-253.



